

معنویت کاتولیک حال و آینده

ظهور ویژگیهای تازه‌ای از سنتی مستدام در پاسخ به تجدد

کریستین دلیو. ترول

ترجمه: مهرداد وحدتی دانشمند

منبع: [فصل‌نامه‌ی نقدونظر، شماره‌ی ۱۹](#)

۱. توضیحات مقدماتی

معنویت آن جنبه از حیات فردی و جمعی است که بیانگر رابطه آگاهانه‌ای است که فرد، در ارتباط با امر متعالی، (the transcendent) دارد. پیش فرض این مفهوم این باور است که امر متعالی وجود دارد و روح بشر می‌تواند با او ارتباط برقرار کند. دیدگاه ماتریالیستی، طبق تعریف، منکر وجود مصداقی برای معنویت است. با این حال بسیار محتمل است کسانی که با هیچ دین سازمان یافته‌ای مرتبط نیستند با امر مطلق، (the absolute) ارتباط برقرار کنند؛ خواه او را خدای مشخص بدانند، خواه ندانند. به همین علت می‌توان راجع به معنویت افراد یا گروه‌هایی از مردم که در خارج ساختارهای مذاهب سازمان یافته زندگی می‌کنند سخن معناداری به میان آورد.

در اینجا منظور از معنویت مسیحی، تمامی آرمانها و معتقدات ایمانی است که موجب طراوت درونی مسیحیان در رابطه با خداوند می‌گردد. به علاوه، تمامی واکنشهای فردی و جمعی، جلوه‌ها، (Expression) و اشکال مشهودی که چنین رابطه‌ای را تحقق خارجی می‌بخشند، پیش فرضهای یزدان‌شناسانه چنین رابطه تجربی مسیحیان، اعتقاد به خدای یگانه ثالث است که خود را در وجود عیسی مسیح آشکار ساخت. پسری که خدا بر زمین فرستاد، رنج کشید، درگذشت و پس از مرگ به پاخاست، و روح او، روح القدس، در مؤمنان وجود دارد؛ بدان منظور که راز او را در این جهان و در طول تاریخ تجربه کنند.

این امکان وجود دارد که در یک زمان مفروض یا در طول زمان، بیش از یک معنویت مسیحی وجود داشته باشد. زیرا افراد و گروههای مسیحی از لحاظ استعداد پذیرش انجیل مسیح محدودیت دارند. از این رو پایداری آنها به اصول بنیادی پیام مسیح از طریق ذهنیتها و شیوه‌های عمل متفاوت، تحقق عینی خارجی می‌یابد.

مایلم در این تحقیق، خلاصه‌ای از آنچه به نظر من مهم‌ترین تأکیده‌های معنویت مسیحی است که در معرض مشکلاتی که تجدد متوجه آن می‌کند، قرار دارد و سعی می‌کند که آن مشکلات را مد نظر قرار دهد، نشان دهم. به عبارت دیگر، می‌خواهم روشن سازم که در رویارویی با ستیزه‌جوییهای تجدد، بینش ایمانی مسیحی به چه شیوه فردی و جمعی به حیات خود ادامه می‌دهد. بخشی از این تأکیده‌ها را کاتولیک‌ها از قبل نیز درک کرده و با آن زندگی کرده‌اند و بخشی دیگر، تاکنون فقط پیش بینی شده اند [و هنوز تحقق نیافته‌اند]. هر تأکیدی را می‌توان به صورت رفع نقیصه‌ای که نقد متجددانه مداوم زندگی مسیحی آن را عیان ساخته است در نظر گرفت. هر تأکیدی

مستلزم نظر و عملی است که سعی دارد بر نگاهی مسلم نظر و عمل معنوی و گذشته بلافاصل و حتی گذشته دورتر فایق آید.

گاهی اوقات واژه تجدد به معنای موجودی که به خودی خود قدرتمند و منسجم است، در نظر گرفته می‌شود؛ به عبارت دیگر، مفهومی واقعیت‌یافته و گویی موجودی معنوی تلقی می‌گردد.

من بیشتر ترجیح می‌دهم که درباره تجدد به صورت امری قبل از واقعیت‌یافتگی یا به صورت امری واقعیت‌نیافته فکر کنم: «به عنوان وسیله پذیرش این معنا که در جوامع معاصر، تغییر و آگاهی فرهنگی همه جاگیر شده است». این موضع به طور تلویحی به معنای تصدیق این حقیقت است که تغییر فرهنگی عاملی پابرجا در تمامی تاریخ جوامع بشری بوده است؛ بدون انکار این‌که در برخی دوره‌ها تغییرات اجتماعی و فرهنگی، شدیدتر بوده و در برخی دوره‌ها خفیف تر. ۱.

وقتی از تجدد صحبت می‌کنیم، منظور تغییرات شدید و سریع اجتماعی و فرهنگی است که وجه مشخص جهان معاصر است؛ پدیده‌ای که دیر زمانی از پذیرش آگاهانه آن توسط جامعه نگذشته است. بنابراین، آنچه مورد بررسی قرار خواهیم داد این خواهد بود که نحوه پاسخ معنویت مسیحیت کاتولیک و تغییر آن تحت تغییرات طولانی، شدید و خودآگاهانه اجتماعی و فرهنگی چگونه است. تنوع، شدت و دوام این پاسخها، به احتمال زیاد می‌تواند به طرز بی‌همتا، امروزی باشد.

۲. برخی ویژگیهای در حال ظهور معنویت مسیحی معاصر

۱-۲. معنویت به عنوان گزینش و گستره بنیادی معنای حیات بشر

کلیسا بر ذهنیتی محدود کننده که معنویت را در انحصار مسیحیان یا حتی برخی از اصناف مسیحی قرار می‌داد فایق آمده است. مسیحیان امروزی تا حدود زیادی پذیرفته‌اند که معنویت متعلق به هرکسی است که قلب خود را به روی اسرار بگشاید و ابعاد راستین زندگی را تجربه کند. به عبارت دیگر، معنویت در منظری مردم‌شناسانه نگریده می‌شود: معنویت ویژگی اشخاص اصیلی است که در برابر واقعیت و تاریخ دست‌به‌انتخابی تعیین‌کننده، بنیادی و کامل زده‌اند که معنایی بی‌چون و چرا به زندگی آنها می‌بخشد.

معنویتی که از دیدگاه مسیحیان، عبارت است از انطباق روح بشر با روح الهی، (divine spirit) و عملاً کیفیت اختصاصی شخص تحت تاثیر عوامل گوناگون است. در زمینه اندیشه‌های انسان‌مدارانه در مورد معنای غایی زندگی، اثبات‌گرایی، (positivism) محض که بشر را تنها به صورت یک واقعیت می‌بیند از قافله عقب‌مانده است. واضح است که انسانیت متضمن معنی دانستن است. به گفته آلبر کامو: «مساله قدیمی و همیشگی فلسفه، در نهایت فقط یک چیز است و آن این‌که معلوم داریم آیا زندگی ارزش زندگی کردن را دارد یا خیر؟» شخص بشر در اشتیاق معنای جامع زندگی است، نه صرفاً معنای یکایک اعمال. عامل عقلانیت تقلیل‌ناپذیری که در بشر وجود دارد او را به سمت گزینشی بنیادی سوق می‌دهد: من به طرح پرسش بسنده نخواهم کرد؛ من مشتاقم که تنها،

پاسخگویی پرسشهایی باشم که در هر چیز که با آن روبه‌رو می‌شوم وجود دارند؛ هدف از حضور من در این جهان چیست؟»^۲

صرف طرح این سؤال، بدین معناست که به «بعد ژرفا» رسیده و از این طریق بر سطح‌گرایی، صرف طرح این سؤال، بدین معناست که به «بعد ژرفا» رسیده و از این طریق بر سطح‌گرایی، (horizontalism) متجددانه فایق آمده‌ایم. به قول پل تیلیش: «متدین بودن به معنای جستجوی مشتاقانه معنای زندگی و باز نگاه داشتن ذهن خود نسبت به پاسخهایی است که می‌توانند موجب ناراحتی عمیق ما گردند.»

به عبارت عینی‌تر، در اینجا به برخی از ارزشها که می‌توانند به شخصی که در معرض جریان بی‌رحم زمان قرار گرفته، وحدت و هویت‌بخشند، می‌اندیشم: پذیرش خویشتن و وفاداری به هستی ژرف خویش، فعالیت هنری یا تعهد علمی، عشق به بشر و ظلم‌ستیزی، نیک‌نهاد شدن و تکامل بشری بنیادی؛ تمامی اینها متضمن کیفیتی خاص، نوعی فشردگی و هیجان این زندگی، و واقعیتی است که تا بدان حد در سرگذشت افراد تداوم می‌یابد که «هریک از اعمال آزادی‌بخش و آفریننده من مستلزم مبنا قرار دادن رستاخیز خواهد بود.»^۴

با این همه، شکستهای تاریخ و نیز چشم‌انداز به نیستی رسیدن زندگی هر انسان، خارهایی دردناک در پهلوی ارزشهای انسانی است. بنابراین، به نظر می‌رسد که زندگی در مسیر آن واقعیت مرموزی که به عنوان یک موهبت در منشا حیات جای دارد، «هماهنگی مشخص می‌یابد؛ خدای آفریننده‌ای که از طریق وجود خویش از بشر می‌خواهد در جستجوی همدلی، آزادی و حیات شخصی جاودانه باشد.»^۵

توسعه سریع و، در نهایت، جهانی شدن نهایی آگاهی بشر به مسیحیان کمک کرده است تا متوجه این معنا شوند که کلیسا در تاریخ جهان، ذره‌ای است کوچک. اندیشه درباره این حقیقت در پرتو آفرینندگی و ابوت عالمگیر خداوند موجب شده است که مسیحیان تاثیر لطف الهی را در همه مردان و زنان گذشته و حال و بویژه در مؤمنان به ادیان متفاوت تشخیص دهند. رساله اول پولس رسول به تیموتائوس می‌گوید «مشیت‌خدا که منجی ماست بر این قرار گرفته که همه نجات یافته، کاملاً به حقیقت واقف گردند.»

خداوند فرزندان خود را در جستجوی عشق و حقیقت، صرف‌نظر از این‌که در چه زمان و فرهنگی زندگی کنند، از کمک لازم محروم نخواهد ساخت. روح‌القدس، تنها در کلیسا عمل نمی‌کند، بلکه از آغاز به تمامی مخلوقات عطا شده است؛ از آنجا که مشیت الهی بر نجات همگان قرار گرفته، غیر مسیحیان نیز در ژرفای هستی خود به برکت لطف بی‌پایان خداوند سعادتمند می‌شوند. نوعی از معنویت، با پشت‌سر نهادن جزم و جمود بر حدود مرزهای فرقه‌ای و مذهبی، به شکلی مداوم استقرار یافته که تمامی افراد بشر را گویی یکی می‌داند. «چرا که از همه افراد بشر خواسته شده تا دست‌به‌انتخابی بنیادی زده، ضمن محکوم کردن خودخواهیها، خود را وقف عشق ایثارگرانه کنند.» با نگرش از منظر این انتخاب بنیادین، دیگر مسیحی و غیرمسیحی، مؤمن و غیرمؤمن وجود ندارد و تنها دو گروه خودخواهان و افرادی که خود را وقف عشق ایثارگرانه می‌کنند برجای خواهند ماند.»^۶

شخصیتهای کتاب مقدس چون ملک‌صدق، بعله، کورش، کورنلیوس به ما می‌گویند که در میان کافران، تجربه مذهبی اصیل، کهنات و پیشگویی، (prophetism)، که عطایای راستین روح‌القدس‌اند، وجود دارد. آن بخشهایی از

کتاب مقدس که اغلب در این مورد، از آنها نقل قول می‌شود، عبارتند از: انجیل یوحنا، ۸:۳ «باد/روح هر جا که خواهد می‌وزد» و کتاب اعمال رسولان، ۳۵-۱۰:۳۴ «سپس پطرس خطاب به آنان گفت «اینک به واقع درمی‌یابم که هیچ‌کس نزد خدا مقرب نیست جز آنها که صرف نظر از ملیت خدا ترسند و آنچه را درست و مقبول اوست انجام می‌دهند.»

جان کلام این‌که روحانیت در سطح عام بشریت به هر شکل ممکن متجلی می‌گردد و ارزش مثبت دینی دارد. انکار آن عملی فرقه‌گرایانه و مخرب ایوت جهانگیر الهی است.

رویدادهای شگرف قرن حاضر که آثار تخریبی عظیمی داشته است، همچون همه سوزی یهودیان، امحای کامل ملتها توسط استالین و استالینسم، نابودی کامل شهرها و مناطق با سلاحهای کشتار جمعی در ویتنام و نقاط دیگر. به علاوه، سقوط کلی ارزشهای سنتی بشر در بسیاری از افراد خلای معنوی ایجاد کرده است؛ نوعی سرخوردگی هستی‌گرایانه که نتیجه از دست دادن جهت زندگی است.

ویکتور فرانکل، متخصص مشهور روان‌درمانی، در کتاب خود تحت عنوان *Existential Logotherapy and Analysis* در این جهت از روان‌نژندی ذهنی، (*noogene Neurosen*) با پرواز به گمنامی، به توهمات ایدئولوژیک یا کامیابی عاجل که ملازم آن است، سخن می‌گوید. راه‌حل پیشنهادی وی عبارت است از تصمیم به این‌که پذیرای معانی و ارزشهای عمیق‌تر شده، صمیمانه زندگی مناسب خود را قبول کنیم و با فراتابی مداوم آن به آینده آ را تعریف نماییم. فرانکل بر اهمیت محوری داشتن تکلیف و رسالت در زندگی، در غلبه بر ناامیدی و سرخوردگی تأکید می‌کند. با پذیرش معنا و رسالت، شخص به غایت ازلی‌ای که به خاطر آن آفریده شده و در وجود او حکم گردیده، متصل می‌گردد. متصل ساختن هریک از تجربه‌های زندگی به کل واحد، شخص را از قید جریان بی‌معنای زمان و بی‌فایده‌ی عذاب‌آور می‌رهاند. نکته مهم‌تر این‌که شخصی که زندگی را موهبتی از جانب خدا و خالق متعالی می‌داند، می‌تواند یکسره به معنای زندگی اعتماد پیدا کند. مؤمن مسیحی در وجود عیسی مسیح تجلی تعهد از سر عشق خداوند به شخص بشر را، که تعهدی بی‌قید و شرط و بی‌پایان است می‌بیند.

۲-۲. معنویت به عنوان تجربه خداوند

مسیحیان امروز و آینده در محیطی کثرت‌گرا و در میان مردان و زنانی می‌زیند که ممکن است به نظامهای ایمانی و اخلاقی کاملاً متفاوتی پایبند بوده و یا مطلقاً به هیچ دینی اعتقاد نداشته باشند. علم حضوری به خداوند به عنوان حضوری زنده و مواجهه‌ای اتحاد‌آمیز با او، به جای تسلیم به احکام عقیدتی و اخلاقی، مانع از آن می‌گردد که ایمان مسیحی یک امر انتزاعی صرف یا از بیرون تحمیل شده باشد. عنوان کتاب آندره فروسار، یکی از مؤلفان معنوی مشهور، معنی دار است: خدا وجود دارد؛ من با او ملاقات کرده‌ام. اما برای بسیاری از مردم تجربه کردن خداوند، دشوار یا پیچیده است. زیرا خدا در جهان ما «ناپدید» شده است. مارتین بوبر از «محاق خداوند» سخن می‌گوید؛ تی.جی.جی. آلتیزر از «مرگ خدا»، مارتین هایدگر از «خدای و کارل رانر از «خدای متروک»، (*die Gottesferne*) دلبلو کاسپر، اسقف و یزدان‌شناس آلمانی می‌گوید: «امروز برای بسیاری از افراد، خدا واژه‌ای بی‌معنا شده که ارتباطی با واقعیتی که در آن زندگی می‌کنند، ندارد و دیگر هیچ جایگاهی در متن تجربه آنها ندارد. امروزه همه ما نبود خدا را تجربه می‌کنیم... زیرا با دنیایی مواجهیم که آن را به شیوه‌ای که از لحاظ کیفی با گذشته

متفاوت است تجربه می‌کنیم. دیگر دنیای ما آن کیهان بسیار منظمی که در آن همه چیز، حتی خداوند جایگاه ثابت خود را داشت، و هر چیز، طبق نظام‌های سلسله مراتبی مختلف هستی، جلوه‌گاه خدا بود، نیست. جهان ما دیگر موجودی مقدس و تابع طرح و تدبیر الهی، که شخص تنها مسؤول حفاظت آن باشد، نیست؛ برعکس، جهانی است که به ما اعطا و سپرده شده است؛ محلی است برای تولید، ماده خامی است برای عمل ما در تاریخ که به وسیله آن می‌باید قبل از هرچیز نظامی بشری خلق کنیم. در نتیجه، در این جهان که با گذر زمان تغییر می‌کند، بیشتر با آثار خودمان مواجه می‌شویم تا آثار خداوند.»^۷

بنابراین، باید از این که تجربه مذهبی خود را ادراک بی‌واسطه امر مطلق بدانیم، چنانکه گویی خداوند واقعیتی قابل مشاهده است، برحذر باشیم. خدا خود را در جهان ما به صورت یک پدیده جلوه‌گر نمی‌کند. اگر چنین بود، خدا صرفاً موضوع تحلیل و علم قرار می‌گرفت، نه این که خدای راز باشد. او صرفاً تبدیل به یک بت و بخشی از این جهان عینیت‌یابنده، (objecti biabile) می‌شد.

«پنج راه» اثبات وجود خداوند که با تجربه جهان‌شناختی او آغاز می‌گردد دعوی آن ندارد که یکبار برای همیشه، به تمامی پرسشهای بشر درباره خدا پاسخ می‌دهد. هدف این برهانها صرفاً متقاعد کردن افراد به این است که حیات بشر، تنها در صورتی دارای معنا و قابل درک است که از طریق روی آوردن به مبدا متعالی‌ای که تنها از طریق او این حیات وجود می‌یابد، تحقق و تکامل پیدا کند. از آنجا که این رویکرد صرفاً از خطمشی عقلی پیروی می‌کند، بندرت به تجربه زنده خداوند منجر می‌گردد و در روزگار ما پژوهشی نسبتاً ناچیز می‌یابد.

مسیری که از تجارب زنده افراد بشر به درک خداوند می‌انجامد، در عصر ما معنادارتر تلقی می‌گردد. هربار که شخص به ژرفای زندگی فرو می‌رود، آنجا که زندگی گویی روزنی می‌گشاید تا آماده پذیرش امر متعالی‌گردد، می‌تواند خدا را تجربه کند. در آنجا تجاربی ممتاز در زندگی افراد پدید می‌آید که طی آن، انسانها گشودگی خود را نسبت به یک بعد متعالی، نسبت به واقعیتی که به چنین داده‌های تجربی‌ای هماهنگی می‌بخشد و جهت پویایی آنها را تعیین می‌کند، ادراک می‌کنند. به نوشته کارل رانر،

ممکن است [برخی] بپرسند که چگونه یا در کجا، می‌توان تجربه واقعی‌ای از روح داشت؟... شاید با حزم و اعتماد به نفس بتوان چند مورد مربوط به این موضوع را ذکر کرد. آیا می‌توانیم مواقعی را به یاد آوریم که در عین توانایی به دفاع از خود سکوت اختیار کرده‌ایم؛ هرچند این خطر وجود داشت که رفتاری ناعادلانه با ما بشود؟ آیا هیچ‌گاه آزادانه شخصی را بخشوده‌ایم؛ در حالی که امید نمی‌رفت که در ازای این بخشایش، چیزی دریافت کنیم و [حتی] احتمال داشت که او بخشایش توام با سکوت ما را امری متعارف تلقی کند؟ آیا هیچ‌گاه اطاعت کرده‌ایم، نه بدان جهت که عدم اطاعت موجب گرفتاری ما می‌گردد، بلکه صرفاً به خاطر رازهای خاموش و نافهمیدنی‌ای که آن را خدا یا مشیت‌خدا می‌دانیم؟ آیا هیچ‌گاه فداکاری‌ای کرده‌ایم که مورد تشکر و توجه قرار نگیرد و حتی موجب رضایت‌باطنی ما نگردد؟ آیا هیچ‌گاه اسیر تنهایی محض شده‌ایم؟ آیا هیچ‌گاه صرفاً به حکم وجدان خود تصمیم به انجام کاری گرفته‌ایم؛ چیزی که نمی‌شد درباره آن با دیگری بحث کرد و آنرا توضیح داد؟ اقدامی که تماماً به اراده خودمان صورت دهیم با آگاهی کامل به این که دست‌به‌اقدامی می‌زنیم که تا ابد مسئول نتایج آن خواهیم بود؟

آیا هیچ‌گاه سعی کرده‌ایم وقتی که همه شور و عواطف، ما را ترک گفته بود، به عشق خداوند استعانت کنیم؟ در هنگامی که دیگر امکان مشتبه شدن اعمال و انگیزه‌های ما با تجلیات اراده الهی وجود نداشت؛ مواقعی که چنین به نظر می‌رسید که عشق به خدا به معنای مرگ ماست، وقتی که در عشق خدا فقط ترک و رفض همه چیز، زندگی و همه چیزهای دیگر را می‌دیدیم؛ وقتی که به نظر می‌رسید عبادت ما خطاب به فضایی خالی و بی‌پاسخ صورت می‌گیرد و به نظر می‌رسید اعماق بی‌انتهای مغانکی هول‌انگیز در مقابل دیدگان ما باز می‌شود؛ وقتی که همه چیز فهم‌ناپذیر و عاری از هر معنا به نظر می‌رسید؟ ...

پس بگذارید در حیات خود نیک بنگریم و ببینیم آیا هیچ‌گاه چنین تجربه‌ای داشته‌ایم؟ در صورتی که پاسخ مثبت باشد، می‌توانیم یقین کنیم که در آن زمان، روح در وجود ما فعال بوده است و مواجهه‌ای کوتاه میان ما و ابدیت صورت گرفته است؛ و این‌که روح چیزی بیش از یکی از اجزاء تشکیل دهنده جهان فانی است و اهمیت انسان از نوع اهمیت این جهان و سعادت دنیوی نیست؛ و این‌که می‌توان با یقینی نامحدود که به کلی بی‌ارتباط با نتایج دنیوی است با برخی مخاطرات روبه‌رو شد. ۸.

برای مؤمنان مسیحی حضور خداوند در تاریخ، بیش از هر چیز، در راز عید فصح مسیح است؛ که قیام پس از مرگ او، رویدادی است که در آن، خداوند یک‌بار برای همیشه، رستگاری و زندگی نوین و ابدی ای را ارائه می‌کند. مؤمنان فرامی‌گیرند که همیشه علائم الزمان را از این منظر ببینند.

۲-۳. معنویت به صورت درگیر شدن در زندگی دنیوی

قرنها بود که آرمان زندگی مسیحی کامل، ذاتا با پندار «زندگی در ورای جهان»، (*Fuga mundi*) یعنی ترک شرکت عادی در جامعه و حیات روزمره آن به نحوی از انحا، و معمولا با ادای سوگند دینی مبنی بر وقف کردن خود تا سرحد امکان به ژرف‌اندیشی درباره امور الهی و/ یا رساندن نتایج این ژرف‌اندیشی به دیگران، مرتبط دانسته می‌شد. تکامل ساختاری در معنویت مسیحی امروزی عبارت است از رد یکی شمردن زندگی معنوی با «زندگی دینی»؛ یعنی زندگی مبتنی بر سه سوگند فقر، پاکدامنی و اطاعت.

پی‌یر تیار دو شاردن روحانی و دیرین‌شناس یسوعی (۱۹۵۵-۱۸۸۱) تنشهای موجود در دیدگاه معنوی رایج زمان خویش، بین مقتضیات خداپرستی و تعهدات دنیوی، را به روشنی دریافت:

فکر نمی‌کنم اگر بگویم از هر ده نفر مسیحی عامل به تکالیف دینی نه نفر احساس می‌کنند که کار انسان همیشه در حد «مانعی معنوی» است، مبالغه کرده باشم. علی‌رغم اعمال منویات درست و با این‌که روز را همه روزه تقدیم خداوند می‌کنند، اکثر مؤمنان به مشکلی مبهم احساس می‌کنند زمانی که در دفتر یا استودیو، در مرزعه یا کارخانه سپری می‌کنند، وقتی است که از عبادت و پرستش خداوند گرفته می‌شود. غیرممکن بودن کار نکردن امری بدیهی دانسته می‌شود. پس این هم غیرممکن است که بتوان زندگی عمیق دینی را که ویژه کسانی است که فرصت آن را دارند تا در تمام روز به عبادت یا موعظه پردازند هدف خود قرار دهیم. البته درست است که اندکی از لحظات روز را می‌توان به عبادت اختصاص داد، اما بهترین ساعات روز جذب علایق مادی می‌شود یا دست‌کم، به اشتغالهای مادی تنزل مقام می‌یابد. تعداد زیادی از کاتولیک‌ها، سخت تاثیر این احساس، عملا زندگی دوگانه یا فلج‌شده‌ای

دارند. زیرا برای این که به خود، به عنوان مسیحی، اعتقاد داشته باشند آن هم مسیحیانی فرودست می‌باید از جامعه انسانی خود بیرون آیند.»^۹

تیار راه حل سستی این مساله را که عبارت است از تقدیس عمل از طریق قصد علنی به اجرای آن، به خاطر جلال خداوندی، و نه جز آن، کافی نمی‌داند. «کاملا درست است که نقش نیت خیر به عنوان شروع ضروری و مبنای همه خیرهای دیگر اعتلا داده شود. در واقع، مجددا بگوییم این کلید طلایی‌ای است که جهان خصوصی درونی ما را به روی حضور خداوند می‌گشاید.»^{۱۰} با این حال، در نظر وی راه حل قطعی این است که ببینیم چگونه بدون این که کوچکترین امتیازی به «طبیعت» بدهیم و با عطشی فزون تر نسبت به کمال، می‌توان به آشتی میان عشق به خداوند و عشق سالم نسبت به جهان رسید و موجبات تغذیه دوجانبه این دو، یعنی تلاش در جهت گسستن از دنیای انسانی و تکاپو در مسیر غنی‌سازی همین دنیا را فراهم آورد.

از این رو لازم است مسیحیان به عنوان افرادی مسیحی، عمیقا به فعالیتهای روزانه خود علاقه‌مند گردند؛ با این باور که در وجود عیسی به «اکمال» جهان کمک می‌کنند. بدین ترتیب، عمل آنها خود تبدیل به وسیله‌ای برای اتحاد با خدا و «محیطی الهی» می‌گردد که لقای خداوند در آن امکان‌پذیر خواهد بود.

در مورد برخی از داده‌های یزدان شناسی مربوط، که در وجدان مسیحیان معاصر ظهور کرده، این دیدگاه معقول می‌گردد؛ این داده‌ها عبارتند از: ارزش دینی دنیا به خاطر آفرینش، تجسد (حلول لاهوت در ناسوت) و رستگاری؛ خدا رقیب قلمرو امور بشری تلقی نمی‌شود. و به همین علت از زنان و مردان خواسته نمی‌شود که اعمال خود را محدود کنند تا جا برای عمل خداوند باز شود؛ سخافت تقلیل مسیحیت تا سطح مجموعه‌ای از شعایر و مناسک صرف و گسسته از زندگی و ضرورت تبدیل وجود خود به کیشی آکنده از روح، به منظور جلب رضایت خداوند. «ای برادران مصرانه از شما می‌خواهم که مراحم خداوند را از یاد نبرید و جسم خود را به عنوان قربانی‌ای زنده که وقف خدا شده و نزد او مقبول است تقدیم کنید. این است عبادت شما مردمان خردمند.» (رساله به رومیان، باب دوازدهم، آیه ۱)

در برابر این اعتقاد که خداوند، به حقیقت فقط در برخی از لحظه‌های ممتاز نیایش پدیدار می‌شود، نفس اعمال مسیحیان می‌باید ارزشی معنوی بیابد و تبدیل به «محل» دیدار خداوند گردد. با این حال، خدا در صورتی در اعمال ما پدیدار می‌گردد که مرتبه ذاتی عمل شناخته گردد و به شکلی زنده در تمامی بافت زندگی دخالت داده شود. کمال مطلوب این است که توانایی و تعهد شغلی، انسانی ساختن، و قداست مسیحی بخشیدن به کار و واقعیتهای زمینی ملازم یکدیگر باشند.

عمل در این معنا دشوار است؛ عمل در حیطه خود فعالیت ادامه می‌یابد، اما در عین حال هنجارهای اخلاقی عدالت، انسانیت و اخوت مسیحی را پاس می‌دارد. لحظات روبه‌رویی با خداوند به هنگام عبادت، نه مردود دانسته می‌شود و نه کم‌بها؛ بلکه بنا به معتقدات مسیحی خداوند نه تنها در زندگی روزانه حضور دارد، بلکه الهام بخش تعهد خلاقانه نسبت به این زندگی و تقدیس‌کننده فردی می‌شود که این‌گونه درگیر فعالیت حرفه‌ای می‌شود. برای احتراز از تقلیل ارزش معنویت تا سطح از خود بیگانگی یا تحمل، لازم است معنویت زنده‌کننده واقعیاتی باشد که در نگاه اول از کمترین قداست برخوردارند و کاملا پیش پا افتاده به نظر می‌رسند.

احیای ویژگی رهایی‌بخش معنویت مسیحی در متن ظلم نهادینه شده، بویژه در قاره آمریکای لاتین صورت گرفته است. روحانیت آمریکای لاتین وضعیت تاریخی وابستگی نو مستعمراتی، نابرابری، توسعه‌نیافتگی و استثمار را «وضعیتی گناه‌آلود» توصیف کرده است؛ «چرا که هر جا ساختارهای ظالمانه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را می‌بینیم، در واقع در آنجا با استنکاف از آرامش که موهبتی الهی است، یا بهتر بگوییم، سرپیچی از شخص خداوند مواجهیم.»^{۱۲}

برای ورود به قلمرو فلاح و اتحاد با خداوند، شرح پرتکلف مقولات یزدان‌شناسی کافی نیست؛ بلکه آنچه ضروری است، «موضوعی حیاتی»، فراگیر و تلفیق‌کننده است که به آگاه‌سازی کل و یکایک جزئیات زندگی‌های ما پردازد؛ ما نیازمند «معنویت» هستیم. معنویت شیوه محسوس و ملموس تجربه کردن انجیل است؛ شیوه‌ای که ملهم از روح‌القدس باشد. معنویت، راه مشخص زندگی در پیشگاه خداوند است، در عین همبستگی با تمامی نوع بشر، «با خداوند» و در برابر افراد بشر. ۱۳ هیچ فرد مسیحی که اهمیت محوری عشق به همسایه را براساس پیام کتاب مقدس درک کرده باشد، نمی‌تواند با محدود کردن خود به نوعی رابطه فردگرایانه تنگاتنگ با خداوند، در مورد کسب «رضای الهی» خود فریبی کند. از آنجا که خداشناسی به معنای عدالت ورزیدن است، خداگرایی به معنای نزدیکی به هر فرد بشر است که از هرگونه ظلم در رنج می‌باشد. بنابراین، لازم است بی‌تفاوتی و بی‌طرفی در برابر ظلم را کنار گذارده، در عوض، آشکارا با فقرا و استثمارشدگان متحد شویم. این انتخاب دربردارنده گزینشی دوگانه است: محکوم‌سازی پیامبرگونه مظالم اجتماعی، حتی به قیمت ناراحت‌ساختن سران نظام مستقر (یعنی ستیز پیامبرانه). در واقع، «کلیسا در رسالت رهایی‌بخش خود نمی‌تواند تنها مظلومان را آرام سازد، آنها را به بردگی راضی کند یا از طریق تسلیم، از خود بیگانه‌شان سازد؛ بلکه باید پا جای پای پیامبران گذارده، به دفاع از فقرا و آگاه‌سازی آنها، و اعتراض نسبت به فقر که ثمره بی‌عدالتی است پردازد. کلیسا باید همبستگی مؤثری با فقرا داشته باشد، تا از درون و با پیروی از سرمشق مسیح، موجب فراهم آمدن آزادی کامل آنها گردد.» (باید کاملاً از طریق سخاوتی که خداوند ما عیسی مسیح داشت آگاه باشید که با وجود غنا به خاطر شما فقیر شد تا آن که شما از طریق فقر او غنا یابید.» (رساله دوم پولس رسول به قرنتیان، باب هشتم: ۹)

از آنجا که گناه، در عین حال، به نهادهای اجتماعی نیز آسیب وارد می‌کند، رهایی نباید تنها بنیان هر نوع شر را از دل بشر برکند، بلکه می‌باید موجب نابودی و تغییر شکل ساختارهای ظالمانه شود. احسان وقتی که از طریق غلبه بر آن مرحله از یاری‌رسانی که انحصاراً به شکل خصوصی و فردی صورت می‌گیرد، واجد تاثیر شود حالت فعالیت‌سیاسی می‌یابد.

ویژگی دیگر معنویت رهایی‌بخش این است که در آن، راز عید فصح را بدان سان که گویی حقیقتی عرفانی یا زاهدانه است، به تجربه در نمی‌آید؛ بلکه در بعد واقعی تاریخی و دنیوی آن به تجربه درمی‌آید. به عبارت دیگر، مسیحی متعهد رابطه‌ای میان اوضاع واقعی آمریکای لاتین و نیاز مداوم به مرگ و قیام پس از مرگ عیسی مسیح، به منظور تحقق بخشیدن به زندگی جدید می‌بیند. فرد مسیحی باید یاد بگیرد که عید فصح آمریکای لاتین را در ویرانیه‌ها و گسستگی‌های مداومی که لازمه تغییرات اجتماعی است، یعنی این امکان را که به قدرت مسیح، جامعه

نوین بهتری ایجاد کند، مشاهده نماید؛ حتی اگر این جامعه حالتی گذرا داشته باشد. هدف رهایی، ساختن بشری جدید در جهانی نو و ایجاد اخوت انجیلی و استقرار مجدد نظامی آزادتر و عادلانه‌تر، از روابط بشری است. جامعه مسیحیان در مراسم عشای ربانی که مسیح را تنها رهایی بخش و خداوند تاریخ می‌داند، خود را متعهد می‌سازند به رد کردن و مبارزه با هر نوع ظلمی که مانع از آن می‌شود که افراد بشر به سرنوشت‌خویش شکل دهند و طبق مقتضیات برادری زندگی کنند. بدین شکل، گرچه هر مراسم عشای ربانی مسیحیان، طبق تعریف، علت وجودی سیاسی اجتماعی ندارد، می‌تواند تاثیراتی عمیق در عرصه سیاسی اجتماعی داشته باشد؛ البته مشروط بر آن‌که مسیحیانی که فعالانه در آیین عشای ربانی شرکت می‌کنند نسبت به آنچه واقعا اعلام می‌کنند، آگاهی داشته باشند. واکنس ضد هم‌رنگی با جماعت که به آیین عشای ربانی مسیحیان تزریق می‌شود، خود را تنها به انواع ظلم اجتماعی اقتصادی محدود نخواهد کرد، بلکه سعی خواهد کرد بتهای جدیدی را نیز که افراد بشر را زندانی خود می‌کنند، از میان بردارد. ۱۴

این اعتقاد که اتحاد با خداوند و تمامی مردان و زنان، هدیه‌ای بلاعوض از جانب خداست، ما را از قید عمل مسئولانه همراه با تمامی عوامل ممکن معاف نمی‌کند؛ بلکه روح ما را از حق‌شناسی و اعتماد سرشار می‌سازد. وقتی خداوند در طول تاریخ به نفع فقرا عمل می‌کند، فرد مسیحی، همراه با مریم در حضور قدرتمند خدای منجی، مسرور می‌گردد (نگاه کنید به انجیل لوقا، باب یکم: ۵۵۴۶) و در امید او سهیم می‌شود. همه آنچه غیرممکن به نظر می‌رسید، یعنی رهایی و اخوت راستین افراد بشر نه تنها در جهان آخرت، بلکه همین حالا و در همین جهان، عملی خواهد شد؛ حتی اگر به صورت ناقص و موقتی باشد.

این ژرف‌بینی‌ها به آمریکای لاتین محدود نمی‌شود. از تمام مسیحیان دعوت شده تا رهایی مظلومان را اعلام دارند (انجیل لوقا، باب چهارم: ۱۸). آنها نباید یک بار دیگر زیر همان یوغ اسارتی که مسیح، ما را از قید آن رها کرده است درآیند. (رساله پولس رسول به غلاطیان، باب پنجم: ۱). سرکوبگری رژیم‌هایی که جایگزین رژیم‌های سرکوبگر پیشین شده‌اند، گستردگی و استمرار گناه و ساختارهای گناه‌آلود، و نیز نیاز به فضیلت صبر و امیدواری در برابر ناامیدی را نشان داده است.

۲-۵. معنویت جامعه‌گرا

جامعه تشکیل دادن، در جامعه بودن، پیروی از *convivenza* (زندگی مسالمت‌آمیز با دیگران) در زندگی معاصر، واژگانی کلیدی هستند، اما وجه مشخص قرون گذشته، فردگرایی بود که از فرد بشر، بیشتر تلقی یک شعر خودکفا داشت. جنگهای جهانی و برهم خوردن موازنه، در تمدن معاصر غرب تغییری ریشه‌ای ایجاد کرده است؛ بدین شکل که روز به روز، افراد بیشتری از طبیعت بین‌الاشخاصی و گفتگوطلبانه افراد، که هستی راستین آنها از طریق مواجهه با دیگران خود را محقق می‌سازد، آگاه شده‌اند:

به هر روی، خداوند فرد بشر را منزوی خلق نکرده است: «از همان آغاز، آنها را مذکر و مؤنث آفرید» (سفر پیدایش، باب یکم: ۲۷) و جمع آمدن این دو اولین شکل اتحاد افراد را پدید می‌آورد. زیرا شخص بشر به حکم ساختار طبیعی‌اش موجودی اجتماعی است که نمی‌تواند بدون ارتباط با دیگران زندگی کند و تکامل یابد (دومین

شورای واتیکان . (۱۲)، *Gaudium et spes*

تأکیدی که در عصر ما بر ارزشهای اجتماعی می‌شود، چندان ناشی از نیاز به گریز از تنهایی و تمنای تأثیرگذار بر ساکنان مراکز شهری نو نیست، بلکه بیشتر برخاسته از پدیده اجتماعی شدن است؛ یعنی وابستگی متقابل کلیه بخشهای جهان که روزبه‌روز شدید می‌شود و حالتی جهانشمول یافته، سرانجام با تحقق خیر مشترک جهانی مرتبط می‌گردد (نگاه کنید به (Gaudium et spes, 25-26).

رسانه‌های گروهی تمامی جهان را، دست‌کم از نظر نزدیکی فیزیکی، تبدیل به «منطقه همسایه» کرده و احساس وحدت خانواده بشری را به وجود آورده‌اند. در عین حال، با شدتی تازه، موجب آگاهی [مردم] از تفاوتها و نابرابریهای خشن شده و نیاز به غلبه بر اخلاق فردگرایانه را مبرم‌تر ساخته‌اند. اطلاع از تعلق داشتن به گروه چنان گسترده‌ای از بشریت، ما را در به رسمیت شناختن حقوق بنیادی افراد بشر، و نبرد با تبعیض و بی‌عدالتی بین‌المللی برای تحقق همزیستی راستین بین‌المللی، (convivenza) درگیر می‌کند.

جنسیت‌با رهایی از دیدگاههای پارسامنشانه و ثنوی، یک‌بار دیگر به صورت قدرتمندترین عامل ارتباط و جامعه‌پذیری کشف شده است. نقش و معنای جنسیت، تنها تضمین بقای نوع بشر نیست، بلکه در عین حال و بخصوص، وسیله ایجاد و تقویت اتحاد زن و شوهر و اتحاد تمامی اعضای خانواده و تشکیل محافل گسترده‌تر دوستان است. کشف نقش اجتماعی جنسیت، یکی از مهم‌ترین عناصر تغییر فرهنگی معاصر به نظر می‌رسد.

براساس نظر دومین شورای واتیکان، طبیعت کلیسا به عنوان یک جامعه، یعنی به عنوان همبستگی اعضای آن، ناشی از اصل تشکیل‌دهنده کلیساست: یعنی ناشی از روح خدای قیام کرده که مؤمنان از طریق آن، خود را اعضای بدن مسیح می‌دانند. این دیدگاه صورت بندی معنویت و فعالیت کشیشی به معنای کلیسایی آن را اصلاح می‌کند. مدت‌ها بود که واعظان و مؤلفان کتابهای معنوی به شکلی تقریباً انحصاری، بر رستگاری و تکامل روح خود مؤمن تأکید می‌کردند. شورا سعی دارد بر این دلمشغولی فردگرایانه فایق آید و بر زمینه گسترده‌تر طرح الهی تأکید کند. «اما رضای خداوند در این بوده است که تقدیس و رستگاری مردان و زنان، به صورت انفرادی و بدون توجه به آنچه آنها را به هم پیوند می‌دهد، انجام نگیرد، بلکه استقرار آنها به شکل مردمانی که او را در قیقت بشناسند و در قداست عبادت کنند، تحقق پذیرد. (شورای دوم واتیکان (9) Lumen Gentium,

۳. مواضع تأکید معنویتی که فرا خواهد رسید

پل ریکور، فیلسوف مشهور فرانسوی، می‌گوید: «تنها آن معنویتهایی که مسئولیتهای فرد بشر را مد نظر قرار می‌دهند، برای وجود مادی ارزش قائلند و جهان فنی را ارزشمند می‌دانند و، به بیانی کلی، تاریخ را قدر می‌نهند، قادر به بقا هستند. معنویتهای گریزگرا و معنویتهای ثنوی، به ناچار خواهند مرد. به معنایی کلی، عقیده من این است که آن معنویتهایی که نمی‌توانند بعد تاریخی فرد بشر را مد نظر قرار دهند در برابر فشارهای تمدن فنی به زانو درخواهند آمد.» ۱۵

از این رو، شاید مجاز باشیم که بحث خود را در موافقت با پل ریکور، با چهار اصل درباره تطورات معنویت کاتولیک در آینده، که می‌بایست به عنوان یک کل بر تمامی آثار نگرش گریزگرا و ثنوی غلبه کند، به پایان بریم:

یک معنویت واقعا کاتولیک باید خود را از قید آن فردگرایی‌ای که زندگی معنوی را عمدتاً در اعمال زاهدانه و شاعیر و مناسک، و بی‌ارتباط با سرنوشت تاریخی فرد و متمرکز بر اکمال فرد به جای تکمیل طرح اکمال بشر می‌بیند، رها کند.

معنویت واقعا کاتولیک باید به صراحت، خود را از انسان‌شناسی ثنویت‌گرایانه‌ای که عادتاً روح را به قیمت کم‌ارج دانستن بدن ارج می‌نهد، دور نگاه‌دارد. این معنویت نیازمند آن است که نقش بدن را در حیات معنوی از نو دریابد و باید به نحو مؤثری بدن را در جریان نجات، که اوجش راز رستاخیز است، جای دهد.

از معنویت واقعا کاتولیک خواسته می‌شود که بر نوعی نگرش آخرت‌اندیشانه که از طریق فرافکنی، رستگاری و حکومت‌خداوند را منحصرراً در جهان آخرت قرار می‌دهد، فایق آید. در عوض می‌بایست حال و آینده را ذاتاً مرتبط با یکدیگر دانست؛ از آن جهت که آینده مرحله تعیین‌کننده تحقق معنوی و نجات‌بخشانه آنچه در حال حاضر مؤثر است، می‌باشد. نباید واقعیات نهایی و اخروی را باطل‌کننده تعهد فعلی نسبت به رستگاری فراگیر در فراسوی زمان دانست، بلکه باید آنها را حافظ آن تعهد تلقی کرد. معنویت واقعا کاتولیک می‌باید از گرایش به امور فوق طبیعی و تمایل قائلان به تک‌گوهری اقانیم‌ثلاثه به خشی کردن عامل انسانی با دستاویز مدح پیروزی لطف الهی دوری کنند. معنویت واقعا کاتولیک نباید خدا و شخص بشر را در رقابت و مخالفت با یکدیگر ببیند، همان‌طور که پدر کلیسا ایرنائوس قدیس (۱۳۰۲۰۰ میلادی) می‌گوید، «جلال خداوند انسان زنده است.»

نشانه ماندگار معنویت مسیحی، اعتلای شخص بشر و شریف ساختن بی‌متهای زندگی هر مرد و زن، از طریق تجربه مؤثر پویایی عید فصح صلیب و قیام پس از مرگ است.

پی‌نوشتها:

۱. cf. ER, vol.10, art. 'Modernity| by John F. Wilson

۲. A. J. Heschel, Chi e l'uomo?, Milano, 1976,p.80

۳. Paul Tillich, La dimension oublie. Bruges, 1968,p.49

۴. Roger Garaudy, Parola di Uomo, Assisi, 1975, p.164

۵. J. Gevaert, Esperienza umana e annuncio, cristiano. Torino, 1975,p.29

۶.

۷. Walter Kasper, Fede e storia, Brescia, 1975,p.118

۸. Karl Rahner, Belief Today, New York, 1967,pp.39-40

Pierre Teilhardde Chardin, The Milieu Divin, London: Fontana, 1964,p.65 .۹

.Ibid.,p.54-55 .۱۰

.Ibid.,p.53 .۱۱

.The Latin - American Episcopate, Medellin Document, 1968 .۱۲

.Gustavo Gutierrez, A Theology of Liberation, Maryknoll, 1988,p.117 .۱۳

.S. Galilea, Spiritualita della Liberazione, Brescia, 1974,p.39 .۱۴

.Taches de 1| educateur politique| in Esprit, Juillet-Aug. 1965,p.2` .۱۵

(این مقاله توسط استاد مصطفی ملکیان با متن اصلی مقابله شده است.)